

زبان شعر

کارگاه حافظ شناسی - ونکوور
دکتر مرتضی قمشه‌ای

زبان شعر زبان احساس است، یعنی زبان دل است نه زبان عقل.

اختلاف بین این دو زبان بسیار است:

زبان عقل بیانگر مسائل عقلیست و برای بیان مسایل احساسی ابتدا آنها را از فیلتر عقل عبور می‌دهد. ولی زبان دل میتواند احساسات را بدون دخالت عقل بوسیله تصاویر بیان کند. بیان احساسات خشم، محبت، ترس و غیره با زبان عقل بسیار دشوار است، ولی با زبان دل میتوان آنها را خیلی ساده با فرمهای تصویری بیان کرد. مثلاً برای ایجاد ترس از افراسیاب، فردوسی می‌گوید:

شود کوه آهن چودریای آب اگر بشنود نام افراسیاب

زبان عقل زبانی ساده و به اصطلاح ریاضی، زبانی خطیست. یعنی اگر زبان را کمی تغییر دهیم معنی آن نیز متناسباً کمی تغییر می‌کند. ولی زبان دل زبانی غیر خطیست یعنی تغییر کمی در زبان ممکن است در معنی آن تغییرات زیادی ایجاد کند. مثلاً "بنشین" و "بفرما" در زبان عقل زیاد متفاوت نیستند ولی در زبان دل تفاوت بسیار دارند. "بنشین" تصویر سلطه جوئی را در ذهن می‌آورد ولی بفرما تصویر احترام و محبت را نقش می‌کند.

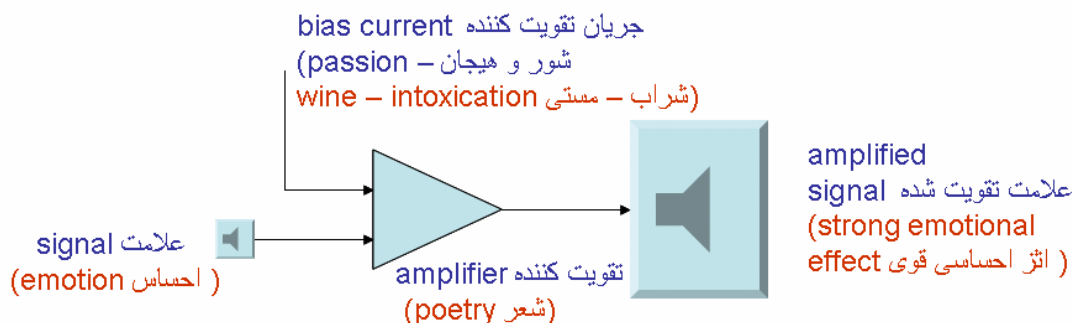
زبان عقل یکطرفه است. یعنی شنونده اثر زیادی روی بیان ندارد. با این معنی که از شنوندگان مختلف انتظار می‌رود که برداشت یگانه ای از بیان گوینده داشته باشند. ولی زبان دل دو طرفه است. یعنی شنوندگان مختلف می‌توانند درک مختلف از بیان گوینده داشته باشند. گاه گوینده به زبان دل سخنی می‌گوید که خواص از آن درکی دارند که عموم ندارند. در بیان حافظ:

حریفان غافل و ما را از آن چشم و جبین هر دم هزاران گونه پیغام است و حاجب در میان ابرو

همان طور که زبان چشم و جبین را همه یک جور درک نمی‌کنند زبان دل حافظ را هم همه به یک گونه نمی‌فهمند. به عبارات شاعرانه حافظ در غزلیاتش با چشم ابرو حرف می‌زند و هر کسی از اشارات حافظ بسته به دل خود چیز دیگری می‌فهمد. عده ای هم بکلی از درک اشارات چشم و ابروی حافظ غافلند. به قول خود حافظ:

من این حروف نوشتم چنان که غیر ندانست تو هم ز روی کرامت چنان بخوان که تو دانی

زبان دل برای شدت دادن به معنی از وسیله ای استفاده میکند که خیلی شبیه به آمپلیفایر است. در این وسیله برقی یک سیگنال (یا علامت) کوچک توسط نیروی برق شدت می‌یابد.



در زبان شعر جریان تقویت کننده (bias current) همان احساس مستی و هیجان (passion) است. شاعر بدون این مستی شعرش از تصاویر احساسی تهیست و برای تقویت احساس باید از تقویت کننده های قراردادی استفاده کند (مثل لغات "خیلی" و "بسیار" یا تکرار لغات). این روش اثری کم و گاه منفی در احساس گیرنده (یعنی شنونده یا خواننده شعر) دارد. مثلاً جمله "من ترا خیلی دوست دارم" گاه اثرش از جمله "دوستت دارم" کمتر است. ولی مستی (که تقویت کننده زبان دل است) از لغات و مفاهیمی استفاده می کند که در ذهن ایجاد تصویر می کنند. شدت و روشنی این تصاویر، تقویت کننده رابطه با شور و هیجان (یعنی مستی) شاعر دارد. این تصاویر زمانی در ذهن می آیند که شاعر عقل را بطور موقت کنار می گذارد. چون در حالت هشیاری ذهن اجازه نمی دهد که تصاویر نامعقول در آن نقش ببندند. به همین خاطر در حالت خواب یا تب یا آشفتگی که عقل تسلطش بر ذهن کم می شود، تصاویری به ذهن می آیند که گاه اثر احساسی بسیار قوی دارند. شاعر این حال تقویت کننده را با مستی ایجاد می کند. ولی شاعر بر خلاف انسانهای عادی با بسیاری چیزها مست می شود. برای مثال دیدن روی یک دوست یا نگاه کردن به یک گل زیبا شاعر را آنچنان از خود بیخود میکند که چون شراب خوردگان تعادل عقلی خود را از دست می دهد و آشفته می شود. به علت شباهت این حال آشفتگی با حال مستان شراب، شاعران لغت مستی را برای بیان حال پریشان خود استفاده می کنند و عامل ایجاد کننده این حال را شراب می خوانند. به این کار که لغتی را (مثل شراب) به معنایی غیر از معنای بازاریش استفاده کنند استعاره می گویند (یعنی قرض گرفتن). در زبان های غربی به آن متافر (metaphor) یا سمبول (symbol) می گویند.

تصاویری که در حالت بیخودی (یا مستی) در ذهن می آیند، از نوع تصاویر رؤیا ها هستند که یونگ در کتاب انسان و سمبولهایش (man and his symbols) درباره آنها به تفصیل بحث می کند. این تصاویر مطابق نظر یونگ گاه با انسان به دنیا می آیند و گاه در طول زمان و در رابطه با فرهنگ و شرایط محیطی به تدریج ایجاد می شوند و برای خود در ذهن جا و معنی مستقل از لغات دارند. نوع انسان در ارتباط طولانی با محیط این تصاویر را ساخته است و در نتیجه این تصاویر در تار و پود انسان است و اثر عمیق در رفتار او دارد (اثری بسیار قوی تر از مفاهیم و عبارات عقلی). شاعر به همین خاطر بیشتر از این تصاویر استفاده می کند تا از مفاهیم عقلی.

این تصاویر یا سمبولها (یا استعارات) مطابق نظر اریک فرم (Eric Fromm)، و یونگ (Yung) بر سه نوعند: جهانی (universal) قومی و فرهنگی (cultural) و شخصی (personal). خواب از هر سه نوع تصویر استفاده می کند ولی زبان شعر بیشتر از تصاویر جهانی و قومی استفاده می کند. چون تصاویر شخصی فقط برای خود شاعر قابل درک اند نه برای دیگران.

در ترجمه شعر، تصاویر جهانی را می‌توان مستقیماً ترجمه کرد ولی تصاویر قومی و فرهنگی را باید معادل یابی نمود. فیتزجرالد در ترجمه خیام از همین روش استفاده کرده است. یعنی بعد از درک شعر خیام و ارتباط قلبی با آنها توانسته است برای آن تصاویر فارسی که در فرهنگ انگلیسی نا مانوس هستند، تصاویر معادلی بی‌یابد که در فرهنگ انگلیسی زنده و مرتعش باشند. همین روش را با تعهد بیشتر به متن، خانم گرتروود بل (Gertrude Bell) در ترجمه غزلیات حافظ بکار برده.

هیاهوی زبان دل در سکوت زبان عقل بگوش میرسد. این هیاهو راز نهفته دل را به طریقی که عقل نفهمد فاش می‌کند. از دیدگاه حافظ، وقتی هویت (یا "من") عاقل ما خاموش می‌شود، هویت دیگری (که گاه از آن به کودک یا طفل یاد می‌کنند) به صحبت می‌آید. این کودک در درون ماست، ولی ما بعلت مصاحبت دائم با عقل او را نمی‌شناسیم و گاه چون حافظ می‌گوییم:

در اندرون من خسته دل ندانم کیست که من خموشم و او در فغان و در غوغاست

“My weary heart eternal silence keeps--
I know not who has slipped into my heart;
Though I am silent, one within me weeps.
My soul shall rend the painted veil apart.”

Hafez – translated by Gertrude Bell